

## پژوهش و نگرشی نو درباره شش کنایه قرآن کریم

### ۱- مهدی تدین نجف‌آبادی. ۲- سید علی سهراب‌نژاد\*

۱- استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد، اصفهان  
۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد، اصفهان  
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۵/۲۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۰۵)

### چکیده

کنایه یکی از اسلوب‌های مهم بیانی در همه زبان‌هاست و از دیرباز به صورت گسترده در زبان و ادبیات همه اقوام، از جمله قوم عرب به کار رفته است. از آنجا که قرآن کریم با زبان مردم با آنان سخن می‌گوید، از همه عناصر بیانی، به‌ویژه کنایه برای بیان مقاصد گوناگون بهره برده است. در این مقاله، شش عبارت کنایی قرآن مجید تجزیه و تحلیل می‌شود؛ کنایه‌هایی که برخی از مترجمان و یا حتی مفسران، آن را به گونه‌ای تعبیر کرده‌اند که اغلب فارسی‌زبانان با مطالعه آنها نمی‌توانند به معنا و مفهوم مورد نظر آیات برسند. پس از ذکر آیه مورد بحث، نظر مفسران درباره عبارات کنایی آیه مذکور بیان شده، سپس به روش «توصیف و تحلیل» و با استناد به منابع معتبر و بررسی ترجمه‌های فولادوند و آیتی، معنای ارجح کنایه‌ها به عنوان هدف اصلی این مقاله تبیین می‌شود. ضرورت انجام این تحقیق، نارسایی در ترجمه‌های بعضی مفسران، ملحوظ داشتن معانی تحت‌اللفظی صرف در برخی ترجمه‌های معاصر و بعضاً عدم دریافت کامل معنای کنایی آیه است.

**واژگان کلیدی:** قرآن، عبارت، ترجمه قرآن، کنایات قرآنی، تفسیر قرآن.

---

\* E-mail: seyedali.sohrabnejhad@yahoo.com

## مقدمه

«کنایه» یکی از شیوه‌های ادبی بیان معانی و مفاهیم است که موجب آفرینش زیبایی در سخن و تأثیر در مخاطب می‌شود و سخن را در ذهن او استوارتر و ماندگارتر می‌گرداند. صاحب‌نظران طّی سده‌های اسلامی، «کنایه» را به صورت‌های مختلف تعریف کرده‌اند؛ از آن جمله: «کنایه در لغت، به معنی پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح، سخنی است که دارای دو معنی قریب و بعید باشد و این دو معنی لازم و ملزوم یکدیگر باشند. پس گوینده آن، جمله را چنان ترکیب کند و به کار ببرد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل گردد، چنان که «پخته‌خوار» به معنی مردم تنبلی که از دسترنج آماده دیگران استفاده می‌کنند یا بگویند: «فلان کس بند شمشیرش دراز است»، یعنی قامتش بلند است» (همایی، ۱۳۷۳: ۲۵۵-۵۶). کنایه گونه‌ای از مجاز است؛ زیرا در هر دو، تکیه بر معنای پنهان است. از تفاوت‌های آنها اینکه در دیگر انواع مجاز، حتماً قرینه صارفه‌ای در کلام وجود دارد که شخص را به معنای مجازی راه می‌نماید، ولی در کنایه هیچ قرینه‌ای وجود ندارد، بلکه باید بتوان با استدلال و لازم و ملزوم از معنای لفظی به معنای باطنی و ادبی راه یافت.

از دیرباز میان علمای علوم قرآنی اختلاف نظری وجود داشته است و آن اینکه برخی بر این باورند که مجاز و کنایه، به کلی در قرآن مجید وجود ندارد و تمام الفاظ و جملات قرآن کریم، صرفاً در معنای لفظی و حقیقی خود به کار رفته‌اند (ر.ک؛ مصطفوی، بی‌تا: ۳۷). برخی نیز اعتقاد دارند که پاره‌ای از واژه‌ها و عبارات قرآن کریم در معنای مجازی و کنایی به کار رفته‌اند (ر.ک؛ جاحظ، ۱۹۶۶م: ۲۵). شکی نیست که قرآن مجید سراسر حقیقت است، اما زمانی که واژه «مجاز» و «کنایه» را به عنوان اصطلاحات بیانی درباره برخی عبارات قرآنی استعمال می‌کنند، به این معنا نیست که بخواهند به قرآن دروغی ببندند، بلکه «مجاز» و «کنایه» از گونه‌های بیانی به حساب می‌آیند که لازمه کلامی شیوا، رسا و تأثیرگذار مانند قرآن، بهره‌مندی از آنهاست. بنابراین، می‌توان گفت قرآن کریم به عالی‌ترین

شیوه ممکن از این فنون بهره گرفته تا هرچه بهتر، مخاطبان خود را به اموری وادارد و از اموری دیگر بازدارد.

نکته دیگر اینکه اگر کنایات قرآن را با همان معنای لفظی و ظاهری ترجمه کنند، غالباً کسی معنا و مفهوم آیه را متوجه نمی‌شود. بنابراین، لازم است نخست با پژوهشی درست، کنایات قرآن بازشناخته شوند، سپس معادل‌های مناسب با معانی کنایی آورده شود.

### ۱- پرسش پژوهش

آیا کنایات مورد بحث در ترجمه‌ها و تفاسیر قرآن به درستی ترجمه و تبیین شده‌اند؟

### ۲- فرضیه پژوهش

بسیاری از مترجمان و مفسران، کنایات مورد بحث را به درستی ترجمه نکرده‌اند و معنای واقعی آن را به مخاطب انتقال نداده‌اند.

### ۳- پیشینه پژوهش

چنان‌که اشاره شد، از همان قرن‌های آغازین اسلامی، میان صاحب‌نظران علوم قرآنی، بحث‌های بسیاری درباره کنایات قرآنی به میان آمده است. در دوره معاصر نیز برخی از مترجمان و مفسران، کنایات قرآنی را در معنای لفظی، و برخی دیگر در معنای مجازی آن ترجمه می‌کنند، ولی کنایات مورد بحث در این پژوهش، تاکنون با چنین نگرشی مورد تجزیه و تحلیل قرار نگرفته‌اند.

### ۴- شش کنایه قرآنی

از دیدگاه علم بیان، چندین روش برای ارائه مفاهیم گوناگون در قرآن کریم دیده می‌شود؛ از آن جمله: ۱- مجاز. ۲- استعاره. ۳- تشبیه. ۴- کنایه. ۵- تمثیل. ۶- داستان. کنایه یکی از مؤثرترین راهکارهای بیانی برای بیان مطالب مختلف است که در کلام وحی به زیباترین شیوه ممکن به کار گرفته شده است. با رویکرد به اینکه در کنایه، واژه یا

عبارتی مطرح می‌شود و معنای باطنی آن در نظر است، در ترجمه و تفسیر آیاتی که دارای کنایه هستند، نمی‌توان کنایات را صرفاً به گونه‌ای لفظی ترجمه و معنا کرد و مفهوم باطنی و ثانوی آن را نادیده گرفت، حال آنکه اگر به بعضی از ترجمه‌ها و یا حتی برخی از تفاسیر قرآن کریم رجوع شود، مشاهده می‌گردد که برخی از مترجمان و مفسران، مطلب یاد شده را آنگونه که باید، مراعات نکرده‌اند. در پژوهش حاضر، شش کنایه قرآنی از این دست مطرح می‌شود. پس از واکاوی معنای لغوی و پنهان کنایات و بهره‌مندی از منابع مرتبط، ترجمه پیشنهادی آن ارائه می‌گردد:

(۴-۱) ﴿وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ﴾ (هود/ ۷۷).

کنایه مورد بحث در این آیه، جمله «ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا» است. برخی از مفسران جمله یاد شده را به معنای «دل‌تنگ شدن حضرت لوط<sup>(ع)</sup> برای مهمانانش» تلقی می‌کنند که سه مورد آن آورده می‌شود:

- «وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا: و از آمدنشان دل‌تنگ شد...» (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱۲: ۹۹).

- «وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا...: چون رسولان ما نزد لوط آمدند، لوط اندوهگین و دل‌تنگ شد و گفت...» (مدرسی، ۱۳۷۷، ج ۵: ۸۴).

- «نخست می‌گوید: هنگامی که رسولان ما به سراغ لوط آمدند، او بسیار از آمدن آنها ناراحت شد و فکر و روحش پراکنده گشت و غم و اندوه تمام وجودش را فرا گرفت (وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا)» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۹: ۱۷۹).

چنان‌که بیان شد، سه مفسر یاد شده، جمله «ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا» را به معنای «ناراحت و دل‌تنگ شدن حضرت لوط<sup>(ع)</sup>» آورده‌اند و آن را مترادف با جمله «سِيءَ بِهِمْ» در نظر گرفته‌اند و این معنایی نارساست؛ زیرا: ۱- در قرآن کریم کلمات و عبارات صرفاً مترادف معطوف وجود ندارد. ۲- «ناراحت و دل‌تنگ شدن لوط<sup>(ع)</sup>» در این آیه معنای عبارت پیشین، یعنی «سِيءَ بِهِمْ» است، نه مفهوم «ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا». ۳- جمله «ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا» به معنای

«درمانده شدن و ناتوانی آن حضرت در کمک به مهمانانش» می‌باشد، چنان‌که برخی دیگر از مفسران نیز این مطلب را تأیید می‌کنند و جمله «ضاقَ بِهِمْ ذُرْعاً» را کنایه از «ناچاری و درماندگی حضرت لوط<sup>(ع)</sup> در کمک به مهمانان خود» به حساب آورده‌اند: «ذرع از ذراع گرفته شده، به معنای بازو و آرنج است و جمله کنایه از اینکه طریقه‌ای ندارد که از خطر پیشامد ایمن گردد» (حسینی همدانی، ۱۴۰۴ق، ج ۸: ۴۵۵) و «تعبیر ضاق بالأمر ذرعاً» تعبیری است کنایه‌ای و معنایش این است که راه چاره آن امر به رویش بسته شد و یا راهی برای خلاصی از فلان امر نیافت...» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۰: ۵۰۴).

**تحلیل:** در زبان و ادبیات عرب - یا حتی در زبان فارسی - گاهی بعضی از واژه‌ها و عبارات که از اسم دست و پا یا اسم بخشی از دست و پا گرفته می‌شوند، بر قدرتمندی و نیز بر یاری و کمک دلالت می‌کنند؛ مثلاً «عضد» یعنی بازو و «معاضدت» کنایه از کمک و همکاری است. «ساعد» آن قسمت از دست که از آرنج تا مچ دست می‌باشد و «مساعدت» کنایه از یاری کردن است. «کلمة ذراع، قسمت آرنج تا مچ دست می‌باشد و ذرع از ذراع گرفته شده‌است. از معانی کلمة ذرع، قوت، طاقت، بسط و گشادی دست است» (معلوف، ۱۳۸۰، ج ۱: ۶۰۹). البته در این آیه، به این دلیل که فعل «ضاق» پیش از کلمة «ذرع» آمده، معنای منفی [نفی] به عبارت داده است و جمله «ضاقَ بِهِمْ ذُرْعاً»، کنایه از «عدم توانایی حضرت لوط<sup>(ع)</sup> برای کمک به مهمانانش (بِهِمْ)» می‌باشد. چنین معادلی در زبان فارسی وجود دارد: «فلانی دستش به جایی نمی‌رسد» و کنایه از این است که او ناتوان است.

حاصل بحث اینکه افرادی که جمله «ضاقَ بِهِمْ ذُرْعاً» را صرفاً به معنای «اندوهگین شدن حضرت لوط<sup>(ع)</sup>» می‌دانند، معنایی نارسا ارائه داده‌اند، به‌ویژه اینکه قبل از جمله مورد بحث، عبارت «سِیءَ بِهِمْ» به معنای «اندوهگین شدن حضرت لوط<sup>(ع)</sup>» آمده است و دو تعبیر معطوف و مترادف در قرآن نمی‌آید.

انعکاس معنای عبارت مورد بحث در دو ترجمه معاصر چنین است:

۱- «و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند، به [آمدن] آنان ناراحت و دستش از حمایت ایشان کوتاه شد و گفت: امروز روزی سخت است» (فولادوند، ۱۳۹۰: ۲۳۰).

۲- «چون رسولان ما نزد لوط آمدند، لوط اندوهگین و دل‌تنگ شد و گفت: امروز روز سختی است» (آیتی، ۱۳۸۲: ۲۳۰).

مترجم نخست، معنای کنایی عبارت مورد بحث را آورده است و مترجم دوم آن را به «دل‌تنگ شدن» تعبیر کرده که با عنایت به آنچه گذشت، معنایی نارساست، به‌ویژه «دل‌تنگ شدن» با «درمانده و ناتوان شدن» دو مفهوم متفاوت هستند.

\* ترجمه پیشنهادی: و آنگاه که فرستادگان ما نزد لوط آمدند، از آمدنشان بدحال گشت و در کمک به آنان درماند و گفت: امروز، روز سختی است».

۴-۲ ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (الجمعه/۵).

برخی از مفسران، فعل‌های «حُمِّلُوا» و «لَمْ يَحْمِلُوهَا» را در معنای ظاهری و لفظی آن تعبیر کرده‌اند؛ مثلاً شریف لاهیجی گوید: «...ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا: پس بر نداشتند تورات را چنانچه حق برداشتن بود چه کتمان صفات پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله نمودند، كَمَثَلِ الْحِمَارِ: مانند مثل درازگوشی است که...» (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳، ج ۴: ۴۷۳).

در این تفسیر، فعل «لَمْ يَحْمِلُوهَا» در معنای لفظی خود (بر نداشتن تورات) تعبیر شده است و این معنایی نارساست؛ زیرا «لَمْ يَحْمِلُوهَا» اینجا به معنای لفظی نیست، بلکه کنایه از «عمل نکردن به تورات» است، چنان‌که علامه طباطبائی هر دو فعل «حُمِّلُوا» و «لَمْ يَحْمِلُوهَا» را در معنای کنایی آنها تعبیر کرده است: «منظور از اینکه فرمود: مَثَلُ أَنْهَابِي كِه تورات بر آنان تحمیل شد، به شهادت سیاق این است که «تورات به آنان تعلیم داده شد» و مراد از اینکه فرمود «ولی آن را حمل نکردند» این است که به آن عمل نکردند» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۹: ۴۴۹).

**تحلیل:** اگر فقط معنای لفظی این دو فعل «حُمِّلُوا» و «لَمْ يَحْمِلُوها» را در ترجمه یا تفسیر لحاظ کنیم، چنین ترجمه نارسایی به وجود می‌آید: «مَثَلُ كَسَانِي كِه كِتَابِ تَوْرَاتِ، بِرِ دُوشِ اَنَانِ گِذاشته شد، سپس اَن را حمل نکردند، همچون مَثَلِ خَرِي است كه...». حال آنكه معنای مجازی این دو فعل در نظر است، نه معنای صرفاً لفظی. فعل «حُمِّلُوا» در اینجا مجازاً یعنی «به اَنان ياد داده شد» (همان) يا «مكَلَّف شدند به قيام به تورات و عمل به اَن» (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۲۵: ۱۲)؛ زیرا وقتی چیزی به کسی ياد دهند، اَن مفهوم در ذهن شخص جا می‌گیرد و او به گونه‌ای حامل اَن علم است. از سویی ديگر، فعل «لَمْ يَحْمِلُوها» مجازاً یعنی «به اَن عمل نکردند» (همان)؛ بدین معنا كه اَنان علم و دستوره‌ای دینی را فقط در ذهن خود داشتند و اَن را به عمل و رفتار درنياوردند.

در این آیه، به گونه‌ای صنعت مشاکله آمده‌است (درباره این صنعت، ر.ک: همایی، ۱۳۷۳: ۳۵۲). در این آیه، دو فعل «حُمِّلُوا» و «لَمْ يَحْمِلُوها» با عبارت «يَحْمِلُ اُسْفاراً» صنعت مشاکله دارند؛ یعنی «حُمِّلُوا» و «لَمْ يَحْمِلُوها» به‌خاطر مجاورت و هم‌شکل شدن با عبارت «يَحْمِلُ اُسْفاراً» آمده‌اند، ولی با وجود هم‌ریشه بودن این افعال، فعل‌های مورد بحث با فعل مجاور آنها یعنی «يَحْمِلُ» از نظر معنا متفاوتند و معنای اَن دو، مجازی و کنایی است. آلوسی نیز معنای کنایی ياد شده را تأیید می‌کند: «مَثَلُ الَّذِيْنَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ اَي عَلِمُوها و كَلَّفُوا العَمَلَ بِمَا فِيها... ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوها اَي لَمْ يَعْمَلُوا بِمَا فِي تَضَاعِيْفِها اَلَّتِي مِنْ جُمْلَتِها الاياتِ النَّاطِقَةِ بِنبُوَّةِ رَسولِ اللّهِ صَلَّى اللّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ» (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۴: ۲۹۰)؛ «مَثَلُ الَّذِيْنَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ: یعنی اَن را به اَنان ياد دادند و اَنان را به عمل به آنچه در اَن است، مكَلَّف کردند... ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوها یعنی به آنچه در میان اَن از جملات [و] آیاتی كه گویای نبوت رسول اللّهِ صَلَّى اللّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ [و] اَلِه [و] سَلَّمَ بود، عمل نکردند».

انعكاس معنای عبارت مورد بحث در دو ترجمه معاصر چنین است:

- ۱- «مَثَلُ كَسَانِي كِه [عمل به] تورات بر اَنان بار شد [و] بدان مكَلَّف گردیدند». آنگاه اَن را به كار نبستند، همچون مَثَلِ خَرِي است...» (فولادوند، ۱۳۹۰: ۵۵۳).

۲- «مَثَلِ كَسَانِي كِه تَوْرَاتِ بِه أَنهَآ دَادِه شَدِه اَسْت وَ بَدَانِ عَمَلِ نَمِي كَنْدِنْد، مَثَلِ آن خَر اَسْت ...» (آیتی، ۱۳۸۲: ۵۵۳).

مترجمان یاد شده، فعل «لَمْ يَحْمِلُوهَا» را در معنای مجازی مذکور به شایستگی آورده‌اند، ولی فعل «حُمِّلُوا» را در معنای لفظی آن ترجمه و کلام را نارسا کرده‌اند، هرچند مترجم نخست معنای مجازی آن را نیز درون گروه ذکر کرده است.

\* ترجمه نمونه: «وصف کسانی که عمل کردن به تورات به آنان تکلیف شده است، آنگاه به آن عمل نکردند، مانند...» (انصاریان، ۱۳۹۱: ۵۵۳).

\* ترجمه پیشنهادی: «مَثَلِ كَسَانِي كِه تَوْرَاتِ بِه أَنهَآ آموخته شد، آنگاه از پذیرش و عمل به آن سر باز زدند ...».

۴-۳ ﴿وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ... أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ \* جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا...﴾ (الرعد/۲۳-۲۲).

کنایه مورد بحث در این آیه، عبارت «عُقْبَى الدَّارِ» است. نظر دو مفسر درباره معنای «عُقْبَى الدَّارِ»:

- «أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ: اینان آنانند که خدای تعالی عاقبت سرای ثواب به ایشان دهد که وعده داد صابران را» (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۵: ۱۳۵).

- «عاقبت نیک سرای دیگر از آن آنهاست (أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ)» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۰: ۱۹۲).

مفسران یاد شده، بر این اعتقادند که واژه «الدَّارِ» در اینجا به معنای «دار آخرت» است و منظور از عبارت «عاقِبَةُ الدَّارِ» پایان و پیامد [نیک] سرای ثواب یا همان سرای دیگر است، در حالی که معنای رسایی به نظر نمی‌آید؛ زیرا برای «سرای آخرت»، عاقبت و پایانی متصور نیست و منظور از «عاقِبَةُ الدَّارِ»، پایان و پیامد [نیک] دار دنیا است که به سرآغاز خانه دیگر می‌پیوندد: «و معنای «عُقْبَى الدَّارِ» سرانجام محمود و پسندیده است، چون عاقبت حقیقی همین است... مقصود از «دار» همین دار دنیا است و مقصود از دار دنیا هم زندگی

دار دنیا است. پس «عُقْبَى الدَّارِ» معنایش سرانجام زندگی دنیا است» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۱: ۴۷۰).

**تحلیل:** چنان‌که بیان شد، برخی عبارت «عُقْبَى الدَّارِ» را پیامدِ سرای آخرت به حساب می‌آورند و برخی دیگر، آن را پایان و پیامد [نیک] این دنیا می‌دانند. حقیقت این است که برداشت دوم درست می‌باشد؛ یعنی منظور از «عُقْبَى الدَّارِ»، پایان و پیامد همین دنیاست و دلایل آن به قرار زیر است:

۱- همیشه سخن از عاقبت افراد در دنیایی است که در آن هستیم؛ مثلاً می‌گوییم عاقبت به خیر شوی.

۲- «عُقْبَى الدَّارِ» پایان و پیامد گفتار و رفتارهای انسان در دنیاست و نتیجه هستی او در این سرای است که اگر نیک باشد، به سرآغاز نیک سرای دیگر، یعنی بهشت می‌پیوندد، چنان‌که عبارت «جَنَّتْ عَدْنُ» در آغاز آیه بعد، بَدَل برای آن است (ر.ک؛ صافی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۳: ۱۲۱). [یعنی: عاقبت نیک دنیا = بهشت].

۳- سرای دیگر که از آن جمله، بهشت است، ابدی و جاویدان می‌باشد و پیامد و فرجامی برای آن قابل تصور نیست، به همین دلیل، نمی‌توان «عُقْبَى الدَّارِ» را به فرجام سرای آخرت معنا کرد.

در نتیجه این بحث می‌توان گفت که عاقبت و پیامد نیک دنیا [= «عُقْبَى الدَّارِ»]، کنایه از بهشت است [پیامد نیک دنیا = بهشت]، نه «فرجام سرای آخرت»؛ زیرا برای دار آخرت هیچ فرجام و پیامدی نیست. زمخشری نیز این نظر را تأیید می‌کند: «عُقْبَى الدَّارِ: عَاقِبَةُ الدُّنْيَا وَ هِيَ الْجَنَّةُ، لِأَنَّهَا الَّتِي أَرَادَ اللَّهُ أَنْ تَكُونَ عَاقِبَةَ الدُّنْيَا وَ مَرَجِعَ أَهْلِهَا وَ جَنَّتْ عَدْنٌ بَدَلٌ مِنْ عُقْبَى الدَّارِ» (زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۲: ۵۲۶).

\* **ترجمه:** «عُقْبَى الدَّارِ: پایان [همین] دنیاست و آن بهشت است؛ زیرا این همان چیزی است که خداوند خواسته که سرانجام و پایان دنیا باشد و جایگاه بازگشت اهل آن است و «جَنَّتْ عَدْنٌ» بَدَل از «عُقْبَى الدَّارِ» می‌باشد».

انعکاس معنای عبارت مورد بحث در دو ترجمه معاصر چنین است:

۱- «و کسانی که برای طلب خشنودی پروردگارشان شکیبایی کردند... ایشان راست فرجام خوش سرای باقی» (فولادوند، ۱۳۹۰: ۲۵۲).

۲- «آنان که به طلب ثواب پروردگار خویش صبر پیشه کردند... سرای آخرت خاص آنان است» (آیتی، ۱۳۸۲: ۲۵۲).

مترجم نخست، «عُقَبَى الدَّار» را به «فرجام خوش سرای باقی» تعبیر کرده، حال آنکه این معنایی نارساست؛ زیرا - چنان که بیان شد - برای «سرای باقی»، فرجام یا سرانجامی قابل تصوّر نیست و بی‌نهایت خواهد بود. مترجم دوم، عبارت «عُقَبَى الدَّار» را به «سرای آخرت» ترجمه کرده که - این تعبیر نیز با عنایت به آنچه گذشت - گویا نیست؛ زیرا عبارت «عُقَبَى الدَّار» یا باید به «پایان نیکوی این جهان» یا به «بهشت» ترجمه شود.

\* ترجمه نمونه: «و کسانی که برای توجّه خدایشان استقامت کرده‌اند... عاقبت محمود دنیا خاص آنهاست» (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۵: ۲۲۱).

\* ترجمه پیشنهادی: «و کسانی که برای خشنودی پروردگارشان شکیبایی ورزیدند... حاصل کار دنیا از آن آنان خواهد بود \* بهشت‌های جاویدان که...».

۴-۴ ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا﴾ (طه/ ۱۰۲).

کنایه مورد بحث، واژه «زُرْقًا» است. برخی از مفسّران و مترجمان قرآن کریم، «زُرْقًا» را در معنای لفظی و معمول خود یعنی «ازرق چشم»، «کبودچشم» یا همان «گره چشم» معنا کرده‌اند:

- «وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ، و گناهکاران را حشر کنیم این روز ازرق چشم، و این علامت دوزخیان باشد، و گفتند: به زرّقه چشم کوری خواست، و قول اوّل ظاهرتر است...» (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۳: ۱۸۷).

- «وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا؛ و برانگیزیم بدکاران را آن روز گره چشمان سیه رویان و گره چشم انگیزد ایشان را نکال ایشان را و ایشان کافران باشند» (سورآبادی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۵۳۵).

مفسران یاد شده، واژه «زُرْقاً» را در معنای لفظی خود به «ازرق چشم» و «گربه چشم» معنا کرده‌اند، در حالی که اینها تعبیرهایی نارسایند به دلایل زیر:

۱- درست است که معنای لفظی «زُرْقاً»، «ازرق چشمان» یا همان «کبودچشمان» است، ولی «زُرْقاً» در اینجا دارای معنای مجازی و کنایه از «کورچشمان» است: «وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا: يُرِيدُ عُمِيًّا لَا يُبْصِرُونَ» (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۵: ۸۹)؛ یعنی کورانی را اراده فرموده که نمی‌بینند.

۲- در زبان فارسی، «ازرق چشم» چنین معنا می‌شود: «کبودچشم یا آنکه چشم زاغ دارد» (معین، ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۱۷) و هیچ فارسی‌زبانی نمی‌تواند عبارت «ازرق چشمان» را به معنای «کوران» دریابد.

صاحب‌نظران دیگر نیز معنای کنایی «زُرْقاً» در این آیه را تأیید می‌کنند: «و قوله تعالی: نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا يَتَخَفَتُونَ (طه/ ۱۰۲)، آی: عُمِيًّا عِيُونُهُمْ لَا نُورَ لَهَا» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۳۷۹)؛ یعنی، سخن خداوند بلندمرتبه مبنی بر ﴿وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا﴾ (طه/ ۱۰۲)، به معنی کوران است که چشمانشان هیچ نوری ندارد.

«کلمه زرق جمع ازرق است که به معنای کبود است که یکی از رنگهاست و از فراء نقل شده که گفته است: «مراد از زرق محشور شدن مجرمین، کور بودن ایشان است، چون چشم وقتی بینایش از بین می‌رود، کبود می‌شود و این معنای خوبی است و آیه ﴿وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيًّا﴾ آن را تأیید می‌کند» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۴: ۲۹۳).

تحلیل: در زبان عربی، «کلمه زُرُق جمع مکسر ازرق و زرقاء است و ازرق و زرقاء به معنای گربه چشم، کبودچشم و نابینا می‌باشد» (معلوف، ۱۳۸۰، ج ۱: ۷۶۲). «زُرُق» در این آیه، صفتی برای افراد به حساب می‌آید؛ یعنی واژه «زُرُق» در اینجا لفظاً به معنای «کبودچشمان» یا «افراد چشم‌آبی» و کنایه است از «کورچشمان» یا «نابینایان»؛ زیرا در بسیاری از موارد، کبود شدن چشم موجب کوری و نابینایی می‌شود و کبود شدن چشم،

لازمه‌ای برای کوری است. بنابراین، کسانی که واژه «زُرُق» در این آیه را منحصرأ به «کبودچشمان» یا «گره‌چشمان» تعبیر کرده‌اند، معنای رسایی ارائه نداده‌اند؛ زیرا - چنان که گذشت - اغلب فارسی‌زبانان با این تعبیرها نمی‌توانند معنای واقعی آیه را درک کنند. بنابراین، معنای کنایی واژه «زُرُق» باید به گونه‌ای در ترجمه آورده شود که مفهوم آیه برای همه مردم قابل فهم باشد.

انعکاس معنای واژه مورد بحث در دو ترجمه معاصر چنین است:

۱- «[همان] روزی که در صور دمیده می‌شود و در آن روز مجرمان را کبودچشم برمی‌انگیزیم» (فولادوند، ۱۳۹۰: ۳۱۹).

۲- «روزی که در صور دمیده شود و مجرمان را در آن روز، کبودچشم گرد می‌آوریم» (آیتی، ۱۳۸۲: ۳۱۹).

مترجمان یاد شده، کلمه «زُرُقاً» را به «کبودچشم» ترجمه کرده‌اند، در حالی که هر دو ترجمه نارسایند؛ زیرا در زبان فارسی، «کبودچشم» چنین معنا می‌شود: «آنکه تخم چشمش کبود باشد، ازرق چشم» (معین، ۱۳۷۵، ج ۳: ۲۸۹۳) و اغلب فارسی‌زبانان نمی‌توانند عبارت «کبودچشمان» را به معنای «کوران» دریابند.

\* ترجمه پیشنهادی: «روزی که در صور دمیده شود و در آن روز، گنه‌پیشگان را کورچشمان برانگیزیم».

۴-۵ ﴿إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ﴾ (الأنفال/ ۱۲).

بحث درباره معنای عبارت‌های ۱- «فَوْقَ الْأَعْنَاقِ». ۲- «كُلَّ بَنَانٍ» و ۳- فعل‌های «اضْرِبُوا»ی اول و «اضْرِبُوا»ی دوم است:

الف) نکته نخست درباره معنای عبارت «فَوْقَ الْأَعْنَاقِ» در آیه یاد شده است. برخی از مفسران، «فَوْقَ الْأَعْنَاقِ» را به معنای «بیخ گلوها» یا «بر گردن‌ها» آورده‌اند:

- «فُوقَ الْأَعْنَاقِ أَرَادَ أَعَالِيَ الْأَعْنَاقِ الَّتِي هِيَ الْمَذَابِجُ، لِأَنَّهَا مَفَاصِلٌ» (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۲۰۵)؛ یعنی، «فُوقَ الْأَعْنَاقِ [قسمت] بالای گردن‌ها را خواسته که جای بریدن است؛ زیرا آن، محلّ جدایی [سر از گردن] است».

- «فَاضْرِبُوا فُوقَ الْأَعْنَاقِ، يَعْنِي عَلَى الْأَعْنَاقِ» (سمرقندی، بی‌تا، ج ۲: ۱۱)؛ یعنی «بر گردن‌ها».

اینکه مفسران مذکور، عبارت «فُوقَ الْأَعْنَاقِ» را به معنای «بیخ گلوها» یا «بر گردن‌ها» آورده‌اند، تعبیرهایی نارسایند:

**تحلیل:** با توجه به دلایل ذیل، عبارت «فُوقَ الْأَعْنَاقِ» در این آیه به معنای «سر» یا «جمجمه» است، نه به معنای بیخ گلو:

۱- معنای تحت‌اللفظی «فُوقَ الْأَعْنَاقِ» یعنی بالای گردن‌ها و بالای گردن‌ها چیزی جز سرها نمی‌باشد. پس، عبارت «فُوقَ الْأَعْنَاقِ»، کنایه از سرهاست.

۲- با توجه به اینکه فعل «اضْرِبُوا» به معنای «زدن و فروکوفتن» است، سر به عنوان عضو تعیین‌کننده بدن انسان، اگر آسیب و ضربه کاری ببیند، تمام اعضای بدن از حرکت بازمی‌ایستند. بنابراین، عبارت «فُوقَ الْأَعْنَاقِ» در این آیه کنایه از سرهاست و به معنای «بیخ گلو» یا «قسمت فوقانی گردن» نیست، چنان‌که برخی مفسران بزرگ این مطلب را تأیید می‌کنند و «فُوقَ الْأَعْنَاقِ» را به معنای «سر» و «جمجمه» می‌دانند:

- «فَاضْرِبُوا فُوقَ الْأَعْنَاقِ: سَرَّ أَنْهَآ رَا بَزْنِيْدَ. بَدِيْهِيْ اَسْتُ كِه سَرَّ بَالَايْ گَرْدَن اَسْت» (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱۰: ۱۷۶).

- «فَاضْرِبُوا فُوقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ: مَرَادُ اَز اَيْنَكِه فَرْمُوْد «بَالَايْ گَرْدَن‌ها رَا بَزْنِيْد» اَيْن اَسْت كِه سَرَّها رَا بَزْنِيْد» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۹: ۲۵).

- «مَرَادُ اَز فُوقَ الْأَعْنَاقِ ظَاهِرًا سَرَّها اَسْت كِه سَرَّ اِنْسَانِ بَالَايْ گَرْدَن اَو اَسْت» (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۴: ۱۰۳).

انعکاس معنای عبارت مورد بحث در دو ترجمه معاصر آورده می‌شود:

- ۱- «پس، فراز گردنها را بزیند و همه سرانگشتانشان را قلم کنید» (فولادوند، ۱۳۹۰: ۱۷۸).  
 ۲- «بر گردنهایشان بزیند و انگشتانشان را قطع کنید» (آیتی، ۱۳۸۲: ۱۷۸).

دو مترجم نامبرده، عبارت «فَوْقَ الْأَعْنَاقِ» را به صورت تحت‌اللفظی و به ترتیب، به «فراز گردنها» و «بر گردنهایشان» ترجمه کرده‌اند و معنای کنایی آن یعنی «سَر» را ذکر نکرده‌اند. حال آنکه - بنا بر آنچه گذشت - هر دو ترجمه نارسایند.

ب) نکته دوم درباره معنای واژه «بنان» در آیه یاد شده است. برخی از مفسران و مترجمان، واژه «بنان» را در معنای لفظی آن یعنی «سرانگشتان» ترجمه کرده‌اند که یک مورد آن ذکر می‌شود:

- «وَأَضْرَبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ: أطراف الأصابع» (کاشانی، ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۴۴۸)؛ یعنی «وَأَضْرَبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ» اشاره است به کناره‌های [= نوک] انگشتان.

**تحلیل:** «بنان» جمع بنانه و در معنای لغوی و قاموسی به معنای «سرانگشتان» است، کتاب‌العین نیز این معنا را تأیید می‌کند: «البنان: أطراف الأصابع مِنَ الْيَدَيْنِ أَوْ الرَّجْلَيْنِ» (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۸: ۳۸۲)؛ یعنی «البنان: کناره‌های [= نوک] انگشتانِ دستان یا پاها». چنان که در جایی از قرآن کریم واژه «بنانه» به همین معناست: «بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ» (القیامه/۴). در این آیه، «بنانه» منحصرأ در معنای لفظی و به معنای «سرانگشتان» است و اشاره به خطوط آن دارد. اما کلمه «بنان» در آیه مورد بحث نمی‌تواند به معنای «سرانگشتان» یا «نوک انگشتان» باشد؛ زیرا منظور این نیست که در میدان جنگ، به نوک انگشتان دشمنان ضربه زنید، چون ضربه زدن به «نوک انگشتان» دشمنان، به راحتی امکان‌پذیر نیست و در عین سختی، نتیجه مطلوبی از آن حاصل نمی‌شود، بلکه منظور از «بنان» در این آیه، مجازاً - به علاقه جزء و کل - «انگشتان» یا به تعبیری دیگر، «دستان و پاها» کافران است که اگر در میدان جنگ آسیب جدی ببینند، دیگر نمی‌توانند اسلحه به دست گیرند و کاری از آنها ساخته نیست:

- «... بزیند از آن کفار تمام انگشتان که نتوانند حربه دست بگیرند» (طیب، ۱۳۷۸، ج

- «و مراد از «کُلُّ بَنَانٍ» جمیع اطراف بدن است؛ یعنی دو دست، دو پا و یا انگشتان دست هایشان را بزیند تا قادر به حمل سلاح و به دست گرفتن آن نباشند» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۹: ۲۵).

مترجم دوم (آیتی)، در آیه مورد بحث، واژه «بنان» را به معنای «انگشتان» آورده که ترجمه‌ای درست می‌باشد، ولی مفسر نخست (کاشانی) و مترجم اول (فولادوند)، «بنان» را در معنای لفظی آن و به معنای «سرانگشتان» تعبیر کرده‌اند، در حالی که - با عنایت به آنچه گذشت - «سرانگشتان» در اینجا معنای رسایی نیست.

ج) نکته سوم درباره معنای فعل «أضربوا» می‌باشد که دو بار در آیه مذکور آمده است. برخی از مفسران و مترجمان، فعل مکرر «أضربوا» را در هر دو مورد به معنای «بریدن و قطع کردن» می‌دانند:

- «... وَ أَضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ: أَصَابِعُ أَيْ جَزْأًا رِقَابَهُمْ وَ اقْطَعُوا أَطْرَافَهُمْ» (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۳: ۵۲)؛ «... وَ أَضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ» یعنی انگشتان، بدین معنا که گردن‌هایشان را ببرید و [اعضای] اطراف [بدنشان] را قطع کنید».

- «وَ أَضْرِبُوا مِنْهُمْ: و بزیند از ایشان یعنی قطع کنید و ببرید کُلُّ بَنَانٍ (همه انگشتان را)» (کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۴: ۱۷۸).

مفسران مذکور، دو فعل «أضربوا» را در هر دو مورد به معنای «بریدن و قطع کردن» می‌دانند، در حالی که این معنایی نارساست؛ زیرا هر دو فعل در این آیه به معنای «ضربه زدن» می‌باشد:

تحلیل: راغب اصفهانی تلویحاً فعل «أضربوا» را در هر دو مورد به معنای لفظی و معمول خود یعنی «ضربه زدن و فروکوفتن» می‌داند (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۴۶۸)، چه منجر به قطع شدن عضوی شود، یا به قطع شدن نینجامد و این معنایی درست می‌باشد و دلایل آن به قرار زیر است:

۱- معنای اصلی «ضرب»، «ضربه زدن» است و اگر در اینجا، معنای قطع کردن یا قلم کردن در نظر بود، از «اقطعوا» استفاده می‌شد، چنان‌که در جای دیگر قرآن آمده است: ﴿السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾ (المائدة/ ۳۸).

۲- این آیه درباره میدان جنگ است و در میدان جنگ، بسیاری از سلاح‌ها مانند تیر، نیزه، گرز و... اصلاً قدرت قطع کردن ندارند.

۳- در میدان جنگ، هیچ دشمنی، گردن یا دست و پا یا انگشتان خود را در اختیار طرف مقابل قرار نمی‌دهد تا افراد شمشیر به دست، آن را با آرامش خاطر بپزند و قطع کنند، بلکه منظور این است که در میدان جنگ، مسلمانان با هر سلاحی که در دست دارند، بر سر، دست، پای یا بر انگشتان دشمنان فروکوبند، خواه آن اعضا، قطع شوند یا قطع نشوند، منابع مهم نیز این معنا را تأیید می‌کنند:

- «﴿فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ﴾: سَرِ آنها را بزنید ... عطا گوید: یعنی بر جمجمه آنها بکوبید... ابن انباری گوید: فرشتگان نمی‌دانستند که کدام سمت بدن مشرکین را هدف قرار دهند، خداوند به آنها یاد داد. ﴿وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ﴾ ابن عباس، ابن جریج و سدی گویند: یعنی انتهای دست و پای ایشان را بزنید. ابن انباری گوید: یعنی انگشتان آنها را بزنید» (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱۰: ۱۷۶).

- «به بعضی دیگر ضربه‌هایی وارد نموده که از مقاومت بازمانند و وسائل دفاعی را نتوانند به کار ببرند و بسیاری از سرکشان قریش را به اسارت آورند» (حسینی همدانی، ۱۴۰۴ق، ج ۷: ۲۴۹).

بنابراین، کسانی که فعل مکرر «اضربوا» در آیه مورد بحث را به معنای «قطع کردن» آورده‌اند، معنایی نارسا ارائه داده‌اند.

انعکاس معنای عبارت مورد بحث در دو ترجمه معاصر چنین است:

۱- «... پس، فراز گردنها را بزنید و همه سرانگشتانشان را قلم کنید» (فولادوند، ۱۳۹۰: ۱۷۸).

۲- «... بر گردنهایشان بزنید و انگشتانشان را قطع کنید» (آیتی، ۱۳۸۲: ۱۷۸).

دو ترجمه مذکور نیز «اضربوا»ی اول را به معنای «زدن» آورده‌اند که درست می‌باشد، ولی «اضربوا»ی دوم را به ترتیب به معنای «قلم کردن» و «قطع کردن» آورده‌اند که - بنا به آن چه گذشت - نارسایند.

\* ترجمه پیشنهادی: «... سرهایشان فروکوبید و بر انگشتانشان ضربه زنید».

﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾  
(هود/۱۰۲).

بحث درباره معنای دقیق مصدر «أخذ» و فعل «أخذ» در آیه فوق است. برخی از مفسران، «أخذ» و «أخذ» را اینجا به «گرفتن» ترجمه کرده‌اند:

- «كَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ ... و این چنین است گرفتن پروردگار تو هر گاه بگیرد اهل شهرها را ... به درستی که گرفتن پروردگار تو دردناک است و سخت است» (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۴۷۸).

- «وَكَذَلِكَ و مانند این گرفتن است «أخذ رَبِّكَ» گرفتن پروردگار تو «إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ» چون بگیرد اهل دیه‌ها را» (کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۴: ۴۶۸).

مفسران مذکور، مصدر «أخذ» و فعل «أخذ» در آیه بالا را صرفاً به معنای لفظی آن یعنی «گرفتن» آورده‌اند. پرواضح است که این، معنایی نارساست:

تحلیل: در لغت‌نامه‌ها برای ریشه «أخذ» معانی گوناگونی آورده‌اند. بی‌تردید، «گرفتن» از معانی اصلی این ریشه است، اما در آیه فوق، مصدر «أخذ» و فعل «أخذ» به معنای «عذاب کردن و عقوبت کردن» است. دلایل آ «به شرح زیر است:

۱- آنگاه که ریشه «أخذ» در جایی به کار رود که سخن از گناه و گناهکار باشد، غالباً به معنای «عذاب، عقوبت یا عذاب کردن» است، چنان که در لسان‌العرب آمده است:

- «أَخَذَهُ بِذَنْبِهِ مُؤَاخَذَةً: عَاقِبَهُ. وَ فِي التَّنْزِيلِ الْعَزِيزِ: فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ. يُقَالُ: أَخَذَ فُلَانٌ بِذَنْبِهِ أَى حَبَسَ وَ جُوزِيَ عَلَيْهِ وَ عُوِّبَ بِهِ» (ابن منظور، ۱۹۸۸م، ج ۳: ۴۷۳)؛ یعنی، «أَخَذَهُ

بِذَنْبِهِ مُؤَاخَذَةً: او را عذاب کرد و در قرآن عزیز آمده است: فَكُلُّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ. گفته می‌شود: أَخَذَ فُلَانٌ بِذَنْبِهِ: یعنی زندان شد و مجازاتش کردند و او را عذاب کردند. در ترجمه المنجد نیز چنین آمده است: «أَخَذَ فُلَانٌ فُلَانًا أَخَذًا: در بدی انداخت و کشت و بست و گرفتار کرد او را» (معلوف، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۶).

۲- در بخش آغازین آیه، عبارت «كَذَلِكَ» در جمله «كَذَلِكَ أَخَذُ رَبِّكَ...»، اشاره به انواع عقوبت و عذاب‌هایی مانند؛ خسف، صیحه، طوفان، زلزله و غیر آن دارد که در دوران پیش از پیامبر اکرم (ص) بر سر اقوام مذکور آمده بود. این مجازات‌ها که در آیات پیشین یک‌به‌یک نام برده شده‌اند، در آیه مورد بحث، با عبارت «أَخَذَ» یعنی «عذاب و عقوبت» آمده است؛ به عبارت دیگر، هم مصدر «أَخَذَ» و هم فعل «أَخَذَ» در این آیه، مجازاً و به طور کنایی، به معنای «مجازات و عذاب کردن» می‌باشند. روند استدلالی این کنایه آن است که یکی از لوازم و مقدمات برای «عذاب و مجازات کردن» شخص آن است که ابتدا او را «أَخَذَ» یعنی «اسیر و گرفتار» کنند، سپس دچار «عذاب و شکنجه‌اش» گردانند. بنابراین، مصدر «أَخَذَ» و فعل «أَخَذَ» در آیه مورد بحث، به طور کنایی یعنی «عذاب کردن و کیفر دادن» است. مفسران زیر نیز معنای یاد شده را تأیید می‌کنند:

- «در این آیه، عقوبت کلی خدا به بعضی از مصادیق آن تشبیه شده است و آن وقت فرموده که عقوبت خدا دردناک و سخت است، باید مردم از اینها عبرت بگیرند» (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۵: ۵۳).

- «[فِي بَيَانٍ أَنْ عَذَابَهُ لَيْسَ بِمُقْتَصِرٍ عَلَى مَنْ تَقَدَّمَ] ... وَ بَيْنَ أَنَّهُمْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَحَلَّ بِهِمِ الْعَذَابُ فِي الدُّنْيَا...» (فخرالدین رازی، ۴۲۰ ق، ج ۱۸: ۳۹۶)؛ یعنی [در بیان این [مطلب] است که عذاب او بر کسانی که [ذکرشان] گذشت، بازداشته نمی‌شود] ... و بیان می‌دارد که آنان به خودشان ستم کردند. پس آن عذاب [ها] در دنیا بر سرشان فرود آمد».

انعکاس معنای عبارت مورد بحث در دو ترجمه معاصر چنین است:

۱- «و این گونه بود [به قهر] گرفتن پروردگارت، وقتی شهرها را در حالی که ستمگر بودند، [به قهر] می‌گرفت. آری [به قهر] گرفتن او دردناک و سخت است» (فولادوند، ۱۳۹۰: ۲۳۳).

۲- «این چنین بود مؤاخذه پروردگار تو وقتی که بخواید قریه‌ای ستمکار را به مؤاخذه کشد. مؤاخذه او عذابی سخت درآورد است» (آیتی، ۱۳۸۲: ۲۳۳).

چنان که بیان شد - و از تفاسیر نقل گردید - مصدر «أَخَذَ» و فعل «أَخَذَ» به معنای «مجازات و عذاب کردن» است. مترجم دوم، مصدر «أَخَذَ» و فعل «أَخَذَ» را به «مؤاخذه» ترجمه کرده است و این ترجمه نسبتاً رسایی است؛ زیرا «مؤاخذه» یا «مؤاخذه کردن» در سیاق زبان فارسی به معنای «تنبیه کردن» و «عذاب کردن» نیز آورده می‌شود (ر.ک؛ معین، ۱۳۷۵، ج ۳: ۳۷۴۹)، ولی مترجم نخست، عبارتهای مذکور را به «گرفتن» ترجمه کرده، حال آنکه این، نمی‌تواند معنای دقیقی باشد؛ زیرا «گرفتن» فقط معنای تحت‌اللفظی «أَخَذَ» است و با وجود آنکه در بعضی از لغت‌نامه‌های فارسی، تا حدود ۳۰ معنا برای مصدر «گرفتن» آورده‌اند (معین، ۱۳۷۵، ج ۳: ۳۶۱-۶۲)، ولی در هیچ کدام از این موارد، «گرفتن» به معنای «عذاب کردن» نیامده است. بنابراین، برای فهم عامه لازم است مصدر «أَخَذَ» و فعل «أَخَذَ» در آیه مورد بحث، به معنای کنایی آن یعنی «عذاب کردن» ترجمه شوند.

\* ترجمه پیشنهادی: «و اینچنین است عذاب پروردگارت آنگاه که [مردم] شهرها را عذاب کند، در حالی که [ساکنان] آن ستمگر باشند، راستی که عذاب پروردگار تو دردناک [و] سخت است».

## نتیجه‌گیری

بر اساس پژوهش حاضر، برخی از واژه‌ها و عبارتهای قرآن کریم، به دلایل مختلف در معنای کنایی به کار رفته‌اند. با وجود این، برخی از مترجمان و یا حتی مفسران، معنایی صرفاً لفظی و نارسا از آنها ارائه داده‌اند، به گونه‌ای که عموم فارسی‌زبانان از چنین ترجمه و

توضیحاتی، به درک مفهوم آیه نمی‌رسند. در این پژوهش، هفت عبارت کنایی به‌کار رفته در قرآن کریم، واکاوی و تحلیل شده است و پس از طرح نظریه‌های گوناگون، معنای درست آن ارائه شده است که ماحصل آن از این قرار است:

۱) «جمله ﴿ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا﴾، کنایه است از «درماندگی حضرت لوط<sup>(ع)</sup> برای کمک به مهمانانش» (هود/۷۷).

۲) «فعل «حَمَلُوا» در آیه مذکور، مجازاً یعنی «[نورات] به آنان آموخته شد» و فعل «لَمْ يَحْمِلُوها» در معنای کنایی است، یعنی «از پذیرش و عمل به آن سر باز زدند» (الجمعه/۵).

۳) عبارت «عُقْبَى الدَّار» یعنی «حاصل کار دنیا» و کنایه از بهشت است (الرعد/۲۲).  
۴) واژه «زُرْقَا» در جمله ﴿نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا﴾ کنایه از «کورچشمان» است (طه/۱۰۲).

۵) در جمله ﴿...فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ﴾ (الأنفال/۱۲)، «فوق الأعناق» کنایه از سرها، «بنان»، مجازاً - به علاقه جزء و کل - به معنای «انگشتان» و فعل «اضربوا»ی مکرر، به معنای «فرو کوفتن و ضربه زدن» است.

۶) در آیه (هود/۱۰۲)، مصدر «أَخَذَ» و فعل «أَخَذَ»، کنایه‌اند از «عذاب و مجازات کردن».

### منابع و مآخذ

قرآن کریم. (۱۳۸۲). ترجمه عبدالمحمد آیتی. چاپ اول. قم: مرکز طبع و نشر قرآن جمهوری اسلامی ایران.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۰). ترجمه محمدمهدی فولادوند. چاپ اول. قم: مرکز طبع و نشر قرآن جمهوری اسلامی ایران.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۱). ترجمه حسین انصاریان. چاپ دوم. قم: آیین دانش.

آلوسی، سید محمود. (۱۴۱۵ق.). *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*. چاپ اول. بیروت: دار الکتب العلمیة.

ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۹۸۸م.). *لسان العرب*. چاپ سوم. بیروت: دار لسان العرب.

- ابوالفتح رازی، حسین بن علی. (۱۴۰۸ق.). *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*. چاپ اول. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر. (۱۴۱۸ق.). *انوار التنزیل و اسرار التأویل*. چاپ اول. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- جاحظ، عمر. (۱۹۵۸م.). *الحيوان*. تحقیق عبدالسلام محمد هارون. چاپ اول. القاهرة: شركة مكتبة مصطفى البابي و اولاده.
- حسینی همدانی، محمدحسین. (۱۴۰۴ق.). *انوار درخشان*. چاپ اول. تهران: کتابفروشی لطفی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق.). *المفردات فی غریب القرآن*. چاپ اول. دمشق: دار العلم و النار الشامیة.
- زمخشری، جارالله محمود. (۱۴۱۴ق.). *تفسیر کشاف*. چاپ سوم. قم: انتشارات القدس.
- سمرقندی، نصر بن محمد بن احمد. (بی‌تا). *بحر العلوم*. بی‌جا: بی‌نا.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد. (۱۳۸۰). *تفسیر سورآبادی*. چاپ اول. تهران: فرهنگ نشر نو.
- شریف لاهیجی، محمد بن علی. (۱۳۷۳). *تفسیر شریف لاهیجی*. چاپ اول. تهران: دفتر نشر داد.
- صافی، محمود بن عبدالرحیم. (۱۴۱۸ق.). *الجدول فی اعراب القرآن*. چاپ چهارم. دمشق: دار الرشید؛ مؤسسه ایمان.
- طباطبائی، محمدحسین. (۱۳۸۳). *ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن*. ترجمه محمدباقر موسوی همدانی. چاپ پنجم. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۶۰). *ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. ترجمه علی کرمی. چاپ اول. تهران: انتشارات فراهانی.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر. (۱۴۱۲ق.). *جامع البیان فی تفسیر القرآن*. چاپ اول. بیروت: دار المعرفة.
- طیب، سید عبدالحسین. (۱۳۷۸). *أطیب البیان فی تفسیر القرآن*. چاپ دوم. تهران: انتشارات اسلام.
- فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد. (۱۴۲۰ق.). *مفاتیح الغیب*. چاپ سوم. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

- فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۱۰ق.). *العین*. چاپ دوم. قم: انتشارات هجرت.
- قرشی، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *تفسیر احسن الحدیث*. چاپ سوم. تهران: بنیاد بعثت.
- کاشانی، ملا فتح‌الله. (۱۳۳۶). *تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین*. تهران: کتاب‌فروشی محمدحسن علمی.
- کاشانی، محمدین مرتضی. (۱۴۱۰ق.). *تفسیر معین*. چاپ اول. قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- مدرّسی، سید محمدتقی. (۱۳۷۷). *تفسیر هدایت*. چاپ اول. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- مصطفوی، حسن. (بی‌تا). *روش علمی در ترجمه و تفسیر قرآن مجید و احادیث*. تهران: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.
- معلوف، لوئیس. (۱۳۸۰). *فرهنگ بزرگ جامع نوین (ترجمه المنجد)*. به کوشش، ترجمه و اضافات احمد سیاح. چاپ سوم. تهران: انتشارات اسلام.
- معین، محمد. (۱۳۷۵). *فرهنگ فارسی*. چاپ نهم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران. (۱۳۷۶). *تفسیر نمونه*. چاپ اول. تهران: دار الکتب الإسلامی.
- همایی، جلال‌الدین. (۱۳۷۳). *فنون بلاغت و صناعات ادبی*. چاپ دهم. تهران: مؤسسه نشر هما.